

رجعت

در نظام شیعه

■ مقدمه

یکی از آرزوهای دیرینه بشر گسترش عدالت در سراسر گیتی و ریشه سوزی بیداد از همه آبادیهای زمین است؛ و این امید و آرزو به شکل نوعی اعتقاد در ادیان الهی تجلی نموده است. در طول تاریخ، کسانی که مدعی تحقق این ایده شدند، طرحها ریختند و چاره‌ها اندیشیدند، ولی، نتوانستند بشر خسته دل را امید بکشند.

آری؛ اندیشه ظهور حضرت مهدی (عج) تنها چراغ فروزانی است که می‌تواند تاریکی‌ها و غبار خستگی را از انسان دور کند.

روزی که او می‌آید و حکومت واحد جهانی تشکیل می‌دهد، انحراف و بی‌عدالتیها را محو می‌سازد و ابرهای خودخواهی و نفاق را کنار می‌زند تا بشر لذت و زیبایی زندگی واقعی را در سایه حکومت اهل بیت (ع) و پیاده شدن همه احکام اسلام ناب محمدی (ص) را با تمام وجود احساس کند.

در آستانه این ظهور نورانی آن منجی بشریت، حوادث شگفت‌انگیزی اتفاق می‌افتد که از جمله آنها بازگشت گروهی از مؤمنان واقعی برای درک و تماشای عظمت و شوکت جهانی اسلام و حکومت دولت کریمه خواهد بود؛ البته عده‌ای از کافران بد طینت نیز در این میان پیش از بر پائی رستاخیز به دنیا برمی‌گردند تا به سزای پاره‌ای از اعمال ننگین خویش برسند. بازگشت گروهی از مؤمنان خالص و کافران ستمگر به این جهان پیش از قیامت، «رجعت» نامیده می‌شود.



عسکری اسلام‌پور کریمی

خواهد شد؟ رجعت چه زمانی واقع می‌شود؟ چه کسانی مشمول رجعت می‌شوند؟ آیا رجعت همگانی است یا اختصاصی؟ و بالاخره فلسفه آن چیست؟

این پرسشها و نظایر آنها، موجب شده است که اندیشمندان اسلامی کتب و مقالات گرانمایه‌ای در تبیین این موضوع بنگارند و یا در کتب کلامی، بابتی را به این موضوع مهم اختصاص دهند. در این نوشتار با کمال بی‌طرفی سعی شده است تا با مطالعه در منابع اصیل اسلامی، این موضوع مهم مورد بررسی قرار گیرد و نگارنده در این راه برای صیانت از اشتباه از خداوند متعال و وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم (عج) عاجزانه استمداد و استعانت می‌جوید.

■ مفهوم‌شناسی «رجعت» ۱. معنای لغوی

«رجعت» در لغت به معنای «بازگشت» است. لغت‌شناسان در توضیح واژه «رجعت» گفته‌اند: «رجعت، مصدر مره از ماده «رجوع» به معنای یکبار بازگشتن یا بازگرداندن است.»^(۱) و نیز در «أقرب الموارد» درباره واژه «رجعت» آمده است: «رجع الرجل رجوعاً و مرجعاً، و

رجعت، یکی از مسائل مورد اختلاف میان مذاهب اسلامی است که از عقاید مسلم شیعه به شمار می‌آید و مورد تأیید اهل بیت (ع) نیز قرار گرفته است.^(۲) بر این اساس، گروهی از مؤمنان راستین و عده‌ای از کافران بدسروش، هنگام ظهور منجی عالم بشریت، حضرت مهدی (عج) به این دنیا بازگردانده می‌شوند تا مؤمنان به ثواب یاری آن حضرت در تشکیل حکومت عدل و قسط جهانی نائل آمده، از درک و تماشای عظمت و شوکت دولت کریمه اسلام، لذت ببرند^(۳) و کافران به سزای پاره‌ای از اعمال ننگینشان برسند.

برخی از خرده‌گیران بر شیعه، امکان رجعت را مورد تردید قرار داده و اعتقاد به آن را ناپسند دانسته‌اند؛ بدان حد که گفته‌اند: «رجعت، مذهب گروهی از اعراب جاهلیت بوده است که برخی از فرق اسلامی (شیعه) بدان گرویده‌اند.»^(۴)

تردید و مناقشات مخالفان در صحت رجعت از یک سو و پیچیدگی مسئله از سوی دیگر، پرسشها و شبهاتی را برانگیخته که از آن جمله است: منظور از رجعت چیست؟ آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اصوات (ائمه ع) و گروهی از مؤمنان و کافران، به دنیاست و یا به معنای بازگشت دولت و قدرت به خاندان رسالت است؟ آیا رجعت به معنای نخست، ممکن است؟ آیا همان‌گونه که رجعت در امت‌های پیشین واقع شده است، در امت اسلامی نیز واقع

معه انصرف ... هو يؤمن بالرجعة، ای بالرجوع الی الدنیا بعد الموت»^(۵) یعنی رجوع به معنای بازگشت است و فلانی به رجعت ایمان دارد، یعنی او به رجوع به دنیا پس از مرگ اعتقاد دارد؛ پس واژه رجعت در لغت به معنای «یکبار بازگشت یا بازگرداندن» است. ناگفته نماند که اصل «رجوع» که به معنای بازگشتن و بازگرداندن (لازم و متعدی) به کار رفته است؛ مثل: «فرجع موسی الی قومه غضبان أسفاً»^(۶) و «فإن رجعتک الله الی طائفة منهم...»^(۷) که واژه «رجع» در آیه شریفه نخست، لازم است، چنان که گفته می‌شود: «رجع الرجل» و در آیه شریفه دوم، متعدی می‌باشد. از این رو، واژه «رجعت» که مصدر مره از ماده رجوع است، به معنای یکبار بازگشتن و یا بازگرداندن به حال اول است.

البته الفاظ مختلفی برای بیان این اصل اعتقادی در قرآن کریم و روایات اسلامی به کار رفته است، مانند: رجعت، ایاب، کره، رد، حشر، که همه در معنای بازگشت مشترکند، ولی در میان همه این الفاظ، لفظ رجعت مشهورتر است.

۲. معانی اصطلاحی

رجعت همانند بسیاری از واژه‌ها علاوه بر معنای لغوی، در علوم مختلف در معانی گوناگونی به کار رفته، و با توجه به این معانی است که می‌توانیم تصویر و شناخت صحیحی از معنای مورد بحث داشته باشیم. لغتنامه دهخدا معانی اصطلاحی مختلفی برای رجعت برشمرده است، که به اختصار اشاره می‌شود:

(الف) اصطلاح فقهی: بازگردیدن مرد به سوی زن مطلقه خود در مدت قانونی و شرعی.

(ب) اصطلاح نجومی: رجعت نزد منجمان و اهل هیئت، عبارتست از حرکتی غیر از حرکت کوکب متخیره به سوی خلاف توالی بروج و آن را رجوع و عکس نیز می‌نامند.

(ج) اصطلاح عرفانی: نزد اهل دعوت عبارتست از رجوع و کمال و ملال صاحب اعمال به سبب صدور فعل زشت از افعال، یا متکلم گفتاری سخیف از اقوال.^(۸)

(د) اصطلاح جامعه‌شناسی: در علوم اجتماعی، برخی جامعه‌شناسان به هنگام بحث از قانونمندی جامعه و تاریخ، بر این باورند که قوانین تطورات تاریخی در همه جوامع مشترک است و تاریخ سه مرحله، ربانی و قهرمانی و انسانی را طی می‌کند و همیشه این ادوار تکرار می‌شوند و آنان این حرکت تاریخ را «ادوار و اکوار» و «رجعت» گویند.^(۹)

روشن است که هیچکدام از معانی چهارگانه

مذکور مورد بحث ما نیست و آنچه در این تحقیق مورد توجه است اصطلاح کلامی است. (ه) اصطلاح کلامی: رجعت در اصطلاح کلامی (متکلمان) عبارت است از بازگشت برخی از اموات به دنیا بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) و قبل از قیامت.

مرحوم «سید مرتضی» که از بزرگان شیعه است، چنین می‌فرماید: «رجعت، عبارت است از این که خداوند در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، گروهی از شیعیان را که قبلاً از دنیا رفته‌اند، دوباره زنده می‌کند تا به ثواب یاری آن حضرت نائل شوند و دولت (کریمه) او را مشاهده کنند و نیز جمعی از دشمنان آن حضرت را دوباره زنده می‌کند تا از آنان انتقام بگیرد».^(۱۰)

قاضی این براج در تعریف رجعت می‌گوید: «معنای رجعت این است که خداوند، هنگام ظهور حضرت قائم (ع) دسته‌ای از دوستان و پیروان وی را که قبلاً وفات نموده‌اند، دوباره زنده می‌کند تا به ثواب یاری و اطاعت آن حضرت و نیز ثواب جنگ با دشمنانش نائل آیند».^(۱۱)

شیخ مفید (ره)، در تبیین معنای اصطلاحی (کلامی) رجعت چنین می‌فرماید: «ان الله یرد قوماً من الاموات الی الدنیا فی صورهم الی کانوا علیها فیعز فریقاً و یدل فریقاً و المحقین من المبطلین و المظلومین منهم من الظالمین و ذلک عند قیام مهدی آل محمد (علیهم السلام)»^(۱۲) خداوند گروهی از اموات را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی‌گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی دیگر را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه می‌دهد، این واقعه هنگام ظهور ولی عصر (عج) رخ خواهد داد.

دانشمند معاصر شیعی، علامه مظفر در این باره می‌گوید: «عقیده شیعه در رجعت، بر اساس پیروی از اهل بیت (ع) چنین است: خداوند عده‌ای از کسانی را که در گذشته از دنیا رفته‌اند، به همان اتمام و صورتی که داشته‌اند، زنده کرده و به دنیا برمی‌گرداند. به برخی از آنان عزت می‌دهد و پاره‌ای را ذلیل و خوار خواهد کرد و حقوق حق‌پرستان را از باطل‌پرستان می‌گیرد و داد ستم‌دیدگان را از ستمگران می‌ستاند و این جریان یکی از رویدادهایی است که پس از قیام مهدی آل محمد به وجود می‌آید. کسانی که پس از مردن به این جهان بازمی‌گردند یا از ایمان بالا بر خوردارند یا افرادی در نهایت درجه فساد و آن‌گاه دوباره می‌میرند».^(۱۳)

در یک جمع بندی بین تعریف‌های فراوان رجعت، می‌توان گفت که رجعت عبارت است از: بازگشت گروهی از مؤمنان محض به دنیا، و کافران محض پس از مردن و قبل از قیامت، در حکومت حضرت مهدی (عج) و روشن است که انبیاء و ائمه (ع) به عنوان اشرف مؤمنان محض در بین رجعت کنندگان خواهند بود.^(۱۴)

■ رجعت و دیدگاه‌های مختلف

در میان اندیشمندان اسلامی اختلاف است که آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اموات به دنیا، در این امت نیز واقع خواهد شد یا خیر؟ برخی به پرسش پاسخ مثبت و بعضی دیگر، پاسخ منفی داده‌اند؛ البته ناگفته نماند که این اختلاف در دو سطح کاملاً متفاوت صورت گرفته است؛ گاهی این اختلاف، بیرون مذهبی است و زمانی هم درون مذهبی.



در اختلاف نخست، اطراف دعوا را دانشمندان اهل سنت از یک سو و اندیشمندان شیعه از سوی دیگر تشکیل می‌دهند. اهل سنت به سبب اختلاف مبنایی که با شیعه دارند، مسئله رجعت را که از جمله مشهورات نزد شیعه امامیه است، انکار کرده «و اعتقاد بدان را قبیح می‌شمردند و روایان احادیث مربوط به رجعت را بدنام کرده و احادیث آنها را مردود و بیان احادیث مربوط به رجعت را به منزله کفر و شرک، بلکه زشت‌تر به حساب می‌آوردند و اگر در کتابهایشان از رجعت بحث شده، برای بیان آراء شیعه در مورد رجعت و سرزنش بر آنهاست.»^(۱۵)

در اینجا خطاب به برادران اهل سنت می‌گوییم: «ممکن است از دو جهت به رجعت ایراد وارد شود:

۱- از این جهت که وقوعش محال است.

۲- احادیث مربوط به آن، دروغ است.

بنا به فرض محال که این دو جهت درست باشد، اعتقاد به رجعت به این درجه از زشتی نیست که شما می‌پندارید؛ چه بسا گروه‌هایی از مسلمانان، به امور محال یا اموری که نض آشکار در مورد آن وارد نشده معتقدند (مانند، اعتقاد به جایز بودن گناه یا اشتباه برای پیامبر (ص)، یا اعتقاد به این که به قول بعضی‌ها، پیامبر (ص) جانشین بعد از خود را انتخاب نکرد). ولی با این اعتقادات، نسبت کفر و خروج از اسلام را به آنها نمی‌دهیم که برادران اهل سنت چنین نسبت‌هایی را به ما داده‌اند!!^(۱۶)

بسی جای تعجب است که در روایات برادران اهل سنت دیده شده که آنها بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده‌اند؛ «از جمله در روایات آنها اشاره به این است که مولی امیر المؤمنین (ع) بعد از ضربت خوردن در مسجد کوفه به دست اشقی الاشقیاء، ابن ملجم مرادی، و بعد از رحلتش مانند ذوالقرنین دوباره به دنیا برمی‌گردد؛ همچنین در کتابهای آنها دیده شده که جماعتی از مردم عادی را نام برده‌اند که آنها بعد از مرگ، و پیش از دفن و بعد از دفن به دنیا برگشتند و سخن گفتند و چیزها نقل کردند و سپس مردند!

حال که برادران اهل سنت، خود این‌گونه موضوعات را نقل کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند، چرا حاضر نیستند قبول کنند که اهل بیت (ع) دوباره به دنیا بازگردند و چرا از روایات ائمه اطهار (ع) در خصوص رجعت، اظهار تنفر می‌کنند؟! رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیامبر اعظم اسلام علیهم السلام و شیعیان آنها معتقدند از جمله علائم و معجزات پیامبر اسلام (ص) است، چرا مقام آن رسول رحمت (ص) در نزد برادران اهل سنت با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیامبر کمتر باشد؟! زیرا می‌دانیم که خداوند متعال به دست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای اهل سنت نیز آن را قبول دارند.»^(۱۷)

اما اختلاف درون مذهبی، اطراف دعوا را خود شیعیان تشکیل می‌دهند؛ زیرا آنها هر چند در اصل وقوع رجعت، با هم توافق کامل دارند، اما در تفسیر و حقیقت رجعت، اختلاف نظر دارند.

دیدگاه اول: گروهی از امامیه رجعت را بازگشت دولت و قدرت آل محمد (ص) تفسیر کرده‌اند، نه رجوع اشخاص.

دیدگاه دوم: که صحیح‌ترین دیدگاه است و در بین امت اسلامی، شیعه امامیه بر آن باور است، این است که: عقیده به رجعت، درست و صحیح است و خداوند متعال در موقع ظهور امام مهدی (عج) گروهی از شیعیان آن حضرت را که قبلاً از دنیا رفتند، به دنیا بازگردانده می‌شوند تا به ثواب یاری و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت رستگار شوند؛ همچنین گروهی از دشمنان آن حضرت نیز به دنیا بازگردانده می‌شوند تا از آنها انتقام گرفته شود.

بنابراین، دو رویکرد عمده در میان شیعیان در مسئله رجعت پدید آمد که در ادامه، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

۱- رجعت، بازگشت دولت است، نه اشخاص

همان‌گونه که اشاره شد، رجعت از نظر گروه اندکی از شیعیان متقدم، عبارت است از بازگشت دولت و قدرت آل محمد (ص) در زمان ظهور حضرت قائم (ع) نه بازگشت اعیان و اشخاص امامان (ع). با این توضیح که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گستره دولت و قدرت او سراسر عالم را فراگرفته، عدالت واقعی که امامان پیشین، همواره در صدد تحقق بخشیدن آن بوده‌اند، در زمان ظهور آن حضرت محقق خواهد شد و چون چنین قدرت و دولتی مورد خواست و تمناي همه ائمه معصوم (ع) و از جمله، حضرت مهدی (عج) بوده است، می‌توان آن را دولت همه اهل بیت نامید. بدین ترتیب، مراد از رجعت، بازگشت

قدرت، دولت و سیطره اهل بیت (ع) خواهد بود، نه بازگشت اشخاص و اعیان ائمه (ع).^(۱۸)

۲- رجعت یا بازگشت دوباره ائمه معصوم (ع) به دنیا رویکرد رایج در مسئله رجعت که اکثر شیعیان بدان باورند، رجعت به معنای بازگشت اعیان و اشخاص حضرات معصومان (ع) و بعضی از پیروان و دشمنان آنان، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) یا پس از آن به دنیاست. براساس این دیدگاه، ائمه معصوم شیعه بازمی‌گردند و زمام امور جهان را به دست گرفته، سالیان سال، حکومت می‌کنند و نیز برخی از دشمنان بذرگزار آنها به دنیا برگردانده می‌شوند تا به کیفر پاره‌ای از اعمال ننگین خویش در این دنیا برسند.

کسانی که با آثار و افکار اندیشمندان شیعه در گذشته و حال، اندک آشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که رجعت به معنای یادشده، در طول تاریخ، از عقاید مسلم اکثر شیعیان بوده و جز گروهی اندک، کسی با آن مخالفت نکرده است.

■ جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

اعتقاد به رجعت از باورهای مسلم و تردیدناپذیر شیعه است؛ تا بدانجا که پیروی مذهب تشیع و اعتقاد به رجعت متلازم یکدیگر بوده و برخی از یاران و پرورش یافتگان مکتب «اهل بیت» با همین صفت معرفی شده‌اند، و خرده‌گیران بر شیعه نیز همین اعتقاد را وسیله نکوهش و مخالفت خویش قرار داده‌اند.

اعتقاد به رجعت و بازگشت نخبگان امت، پیش از قیامت، به دنیا، از ویژگی خاصی برخوردار است و در منابع اسلامی اهمیت آن با بیانات گوناگونی مطرح شده است. در برخی روایات روز رجعت را یکی از روزهای الهی که عظمت و قدرت الهی در آن متجلی خواهد شد، برشمرده‌اند. امام باقر (ع) می‌فرماید: «ایام الله عز و جل ثلاثة یوم یقوم القائم و یوم الکرة و یوم القیامة»^(۱۹) روزهای خدا سه روز است؛ روزی که قائم (عج) قیام می‌کند و روز رجعت و روز قیامت.

■ منظور از «ایام الله؛ روزهای خدا چیست؟»

علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید: «این که ایام خاصی به خدا نسبت داده می‌شود با این که همه روزها متعلق به خداست، نکته‌اش این است که در آن روزهای خاص، امر خدا چنان ظهوری می‌یابد که برای هیچ کس دیگری این ظهور پیدا نمی‌شود. مثل مرگ در آن موقعی که تمام اسباب دنیوی از تاثیرگذاری می‌افتد و قدرت و عظمت الهی

ظهور و بروز می‌کند. ایشان در ادامه احتمال دیگری را در تفسیر «ایام‌الله» بیان می‌کند که ممکن است مقصود این باشد که نعمتهای الهی در آن روز ظهور خاصی می‌یابند، که آن ظهور برای غیر او نخواهد بود، مثل روز نجات حضرت ابراهیم (ع) از آتش. پس منظور از «ایام‌الله» روزهایی است که امر الهی اعم از نعمت یا نعمت، عزت و ذلت ظهور تام می‌یابد.»^(۲۰)

در حدیثی از امام صادق (ع)، عدم ایمان به رجعت، همسنگ و هموزن انکار ایشان قرار داده شده و کسانی را که به این موضوع اعتقاد ندارند، خارج از دایره «امامت و ولایت» معرفی فرموده‌اند: «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل متعتنا؛ از ما نیست کسی که ایمان به رجعت نداشته باشد...»^(۲۱)

آن حضرت در حدیث دیگری، یکی از شرایط ایمان را اعتقاد به رجعت برشمرده و می‌فرماید: «من اقر ببيعة اشیاء، فهو مؤمن و ذکر منها الايمان بالرجعة»^(۲۲) هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است، و در میان آن هفت چیز ایمان به رجعت را ذکر فرمودند. لازمه چنین سخنی آن است که ایمان کامل زمانی حاصل می‌شود که علاوه بر اعتقاد به توحید و... اعتقاد به رجعت نیز وجود داشته باشد. بر این اساس بر هر شیعه‌ای این اعتقاد ضروری است، از سوی دیگر این امید را در دل خویش زنده نگه می‌دارد که اگر پیش از ظهور منجی عالم بشریت از دنیا برود خداوند وی را برای نصرت دین خویش و درک لقای آن حضرت، به دنیا برمی‌گرداند.

حال پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا اعتقاد به رجعت از منظر تشیع، از اصول دین است یا اصول مذهب، و یا هیچ‌کدام، بلکه از ضروریات مذهب شیعه به شمار می‌رود؟

برخی از محققان و نویسندگان معاصر آن را از اصول مذهب تشیع^(۲۳) و عده‌ای از ضروریات آن (اصول دین) می‌دانند^(۲۴) و عده‌ای نیز بر این باورند که اعتقاد به رجعت، نه از اصول مذهب و نه از ضروریات آن، بلکه از اموری است که نزد اکثر شیعیان، پذیرفته شده است.^(۲۵)

قبل از پاسخ به این پرسش، ضروری می‌نماید که ابتدا مفهوم و تصویر روشنی از دو واژه «اصول دین» و «اصول مذهب» به دست آوریم تا بهتر بتوانیم به پاسخ سؤال یادشده بپردازیم.

همان‌طور که می‌دانیم، دین در یک تقسیم‌بندی به اصول دین و فروع دین تقسیم می‌شود و منظور از اصول دین، در این تقسیم،

مسائلی که در رجعت اتفاق می‌افتد لازم و ضروری نیست.

در سخنان بسیاری از اندیشمندان کلامی، رجعت به عنوان یک امر اعتقادی مطرح شده، به طوری که اعتقاد به آن را ضروری شمرده‌اند، به عنوان نمونه: مرحوم شبّر می‌فرماید: «پس اعتقاد به اصل رجعت به طور اجمالی واجب است... هر چند که تفصیل آن موکول به ائمه اهل‌ال بیت می‌شود.»^(۲۶)

نکته شایان توجه این است که مطالب یادشده مبنی بر ضرورت اعتقاد به رجعت، بدان معنی نیست که از دیدگاه عقاید شیعی، اصل رجعت در شمار اصول دین بوده و همپایه اعتقاد به توحید، نبوت و معاد می‌باشد؛ بلکه بسان بسیاری از ضروریات دینی یا رویدادهای تاریخی انکارناپذیر، از مسلمات قطعی محسوب می‌گردد. به عنوان مثال: همه مسلمانان باور دارند که جنگ بدر، نخستین غزوه‌ای بود که بین مسلمانان و مشرکان مکه در سال دوم هجرت به وقوع پیوست... اما قطعیت چنین حادثه‌ای و اعتقاد به وقوع آن در زمره اصول عقاید اسلامی به شمار نمی‌آید. و با این همه، کسی از مسلمانان را نیز یاری انکار آن نیست.

بنابراین، «شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آن را از مکتب ائمه اهل‌بیت (ع) گرفته است، منکران رجعت را کافر نمی‌شمرد، زیرا رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام؛ از این رو، رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی‌گسلد، ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می‌دهد.»^(۲۷)

■ آثار اعتقاد به رجعت

درباره نقش اعتقاد به رجعت در زندگی شیعه، می‌توان گفت که بدون تردید همان‌گونه که انتظار فرج، عبادتی بس بزرگ است و نقش مهم و به سزایی در پویایی و تحرک جامعه ایفا می‌کند، اعتقاد به رجعت و بازگشت، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) نیز می‌تواند نقش مهم و به سزایی در نشاط دینی و امید در حکومت جهانی آن حضرت داشته باشد.

در روایات آمده است که یک گروه از رجعت‌کنندگان، کسانی هستند که دارای ایمان محض هستند؛ از این جهت شخص علاقه‌مند به درک محضر آن امام آخرین و حجت الهی، نهایت تلاش خود را به کار خواهد برد تا به درجات بالای ایمان برسد تا در زمره رجعت‌کنندگان باشد. از این رو، اهمیت اعتقاد به رجعت، کمتر از اعتقاد به مهدویت و انتظار فرج نیست.



هرگونه اعتقاد معتبر دینی است که مربوط به بینش و شناخت خدا و جهان و انسان می‌شود، و فروع دین، همان احکام عملی است که وظایف فردی و اجتماعی پیروان آن دین را بیان می‌کند. به عبارت دیگر منظور از اصول دین، اساسی‌ترین و زیربنایی‌ترین امور اعتقادی است، در مقابل سایر امور اعتقادی که نسبت به آنها جنبه تبعی و فرعی دارند، آن اصول عبارتند از: توحید، نبوت و معاد که ادیان الهی در سه اصل فوق مشترکند که این اصول در حقیقت پاسخی به روشنترین سؤالات فکری انسانند. و طبیعی است که انکار هر یک از این سه اصل، موجب خروج از دین و اثبات کفر است.

اما اصول مذهب: عبارت از این است که گاهی پیروان یک مکتب که در اصول بنیادی دین با یکدیگر مشترکند، برداشته‌ها و تلقیاتی مختلفی از دستورات و پیامهای دینی دارند، که موجب پیدایش روشهای مختلفی در دین می‌شود. این برداشته‌ها و طرز تفکر خاص از مکتب با حفظ اصول و وجوه اشتراک را اصول مذهب می‌گویند. عدم اعتقاد به این اصول موجب خروج از دین نمی‌شود، بلکه موجب خروج از آن طرز تفکر و برداشت خاص می‌شود، مثل اعتقاد به عدل و امامت، که عدل از امور اعتقادی تابع توحید و امامت تابع نبوت است. از این رو، می‌بینیم مذاهب مختلفی پدید آمده، همچون شیعه و سنی که هر کدام طرز تفکر خاصی نسبت به امامت دارند.

اعتقاد به رجعت از اصول دین نیست و معتقد نبودن به آن هم موجب کفر و خروج از دین نیست، بلکه از اصول مذهب امامیه است؛ به طوری که اعتقاد به اصل رجعت گروهی از مؤمنان و کافران، به دنیا پیش از قیامت، ضروری است. هر چند که باور داشتن جزئیات

■ دلایل اثبات رجعت

بزرگان علمای شیعه برای اثبات این اعتقاد از تمامی دلایل عقلی و نقلی بهره جسته‌اند که در این نوشتار تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- دلایل عقلی

پیش از آن که به سائر دلایل اثباتی رجعت بپردازیم، قبلاً امکان چنین پدیده‌ای را از نظر فلسفی و علمی بررسی می‌کنیم و آن‌گاه به سراغ سائر ادله می‌رویم.

نخست باید دانست که مسئله «رجعت» در جهان مادی با مسئله حیات مجدد در روز رستاخیز کاملاً مشابهت دارد و رجعت و معاد دو پدیده همگون هستند، با این تفاوت که رجعت محدودتر بوده و قبل از قیامت به وقوع می‌پیوندد؛ اما در قیامت همه انسانها برانگیخته شده زندگی ابدی خود را آغاز می‌کنند. بنابراین، کسانی که امکان حیات مجدد را در روز رستاخیز پذیرفته‌اند، باید رجعت را که زندگی دوباره در این جهان است، ممکن بدانند؛ و از آنجا که روی سخن ما با مسلمانان است و مسلمانان اعتقاد به معاد را از اصول شریعت خود می‌دانند، بناچار باید امکان رجعت را نیز بپذیرند.

معاد از نظر یک فرد مسلمان، معاد جسمانی عنصری است، یعنی روح آدمی به همین بدن مادی عود می‌کند. حال اگر چنین بازگشتی در آن مقطع زمانی مقرون به اشکال و مانع نباشد، طبعاً بازگشت آن به این جهان قبل از قیامت نیز مقرون به اشکال نخواهد بود؛ زیرا امر محال در هیچ زمانی انجام‌پذیر نیست.

برای آن که کمی گسترده‌تر سخن بگوئیم، یادآور می‌شویم که انسان تنها از چند عنصر مادی ترکیب نیافته، بلکه حقیقت وجود او را جوهری مجرد به نام «روح» تشکیل می‌دهد که حیات وی به وجود همین روح بستگی داشته و همان است که بعد از مرگ زنده می‌ماند و در روز رستاخیز به بدن بازمی‌گردد. وجود روح مجرد و زنده بودن آن امری است که مورد پذیرش همه فلاسفه الهی و پیروان شرایع آسمانی بوده و از نظر دلایل عقلی و دریافتهای فطری، قابل قبول است و قرآن نیز در این زمینه با صراحت سخن می‌گوید. براهین اثبات وجود روح بیش از آن است که در اینجا منعکس گردد، ولی به جهت اختصار تنها به ذکر یک دلیل وجدانی بسنده می‌کنیم:

هر فردی از افراد انسان، افعال و کارهای خود را به خویش نسبت می‌دهد و می‌گوید: گفتم، شنیدم، دیدم و ... حرف «میم» که در آخر این کلمات قرار گرفته، همان واقعیت انسان

که در پشت پرده، شخصیت ظاهری و مادی او قرار گرفته است و همه کارها، اعضاء و حتی بدن را به آن نسبت می‌دهد.^(۲۸)

خداوند هنگامی که چگونگی آفرینش انسان را بازگو می‌کند، از دمیدن روح در وی یاد کرده به لحاظ ارج و عظمت این پدیده غیر مادی، آن را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین...»^(۲۹) «ثم سوّیه و نفخ فیہ من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الالئده»^(۳۰) آن کسی که هرچه را آفرید، نیکو قرار داد و آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد... سپس او را هماهنگ نمود و از روح خویش در وی دمید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد.

به هر صورت، وجود روح مجرد از نظر همه مسلمانان، قطعی و انکارناپذیر است و نیازی به ذکر دلیل و برهان ندارد. از این رو، بر هیچ‌کس مخفی نیست که آدمی با فرارسیدن بیک اجل از میان نمی‌رود؛ بلکه فقط ارتباط بدن وی با روح قطع شده حیات مادی از کالبد او رخت برمی‌بندد. روح هرگز نمی‌میرد و مرگ جز گسسته شدن پیوند روح از بدن چیز دیگری نیست، و این گسستگی تا روز رستاخیز ادامه دارد و در آن هنگام که خدای قادر قاهر همه آفریدگان را زنده می‌فرماید، بار دیگر این روح به بدن بازگشته و جسم بی‌جان حیات دوباره می‌یابد. بنابراین، با توجه به آن که بین رجعت و معاد شباهت کامل وجود دارد و هر دو عبارت از بازگشت انسان به حیات مجدد و آفرینش نوین و به دیگر سخن پیوند مجدد روح با بدن می‌باشند؛ امکان رجعت اثبات می‌گردد، زیرا وقوع معاد امری است مسلم و پذیرفته شده.

از مطالب یادشد درمی‌یابیم که عقل درباره اثبات رجعت، همان قدر ایفای نقش می‌کند که در اثبات معاد نقش دارد، پس می‌توان گفت: بازگشت به دنیا از نظر عقل، هیچ‌گونه مانعی نداشته و عقل هیچ‌گونه مخالفتی با آن ندارد؛ زیرا قدرت ذات اقدس الهی بر هر چیز ممکن تعلق می‌گیرد و عقل امتناعی در زنده شدن مردگان بعد از مردن سراغ ندارد.

۲- دلایل و شواهد قرآنی

یکی از دلایل چهارگانه، قرآن است. از نظر شیعه، قرآن به مسئله رجعت پرداخته و ثبوت و وقوع آن را هم در امتهای گذشته و هم در آخرالزمان و در آیات متعددی به صورت مفصل بیان کرده است.

یکی از دلایل وقوع آن، وجود مواردی از بازگشت به دنیا در امتهای گذشته است که



است که در زبان فارسی از آن به «من» تعبیر می‌کنند. آیا این «من» همان بدن انسان است و انسان واقعیتی جز بدن ندارد، و حقیقت زندگی جز آثار مادی بدن و واکنشهای فیزیکی و شیمیایی مغز و سلسله اعصاب چیز دیگری نیست؟

به تعبیر دیگر: آیا روح و روان جز بدن انسانی و انعکاس ماده و خواص آن چیز دیگری نیست؟ و با ابطال این خواص و از میان رفتن تأثیرات متقابل اجزاء بدن در یکدیگر، روح و روان انسان نیز باطل شده و حقیقتی از انسان جز یک مشت رگ، و پوست و استخوان باقی نمی‌ماند؟ طرفداران این نظر از اصول «ماتریسم» الهام می‌گیرند؛ در این مکتب انسان به ماشینی می‌ماند که از ابزار و آلات مختلف ترکیب یافته و تأثیرات متقابل اجزاء ماده نیروی تفکر و درک در او پدید آورده و با پراکندگی اجزاء، آثار تفکر و حیات به کلی نابود می‌شود.

در برابر این نظر، نظر دیگری است که فلاسفه بزرگ جهان، به ویژه حکمای اسلامی با دلایل روشن آن را ثابت کرده و به اصالت وجود جوهری مستقل و اصیل که واقعیت انسان بدان بستگی دارد و از ماده و آثار ماده مجرد و پیراسته است، معتقد گردیده‌اند و بر وجود این جوهر که مبدأ حرکت و احساس در حیوان و تدبیر و اندیشه در انسان است، با دلایل فلسفی استدلال نموده‌اند. در میان آن همه دلایل، دلیل روشنی دارند که چون جنبه همگانی دارد، نقل می‌شود: هر انسانی ناخود آگاه اعضاء بدن و حتی خود بدن را به واقعیت دیگری به نام «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: دست من، پای من، مغز من، قلب من و بدن من. یک چنین انتساب در حالت ناخودآگاه حاکی از آن است که هر فردی خود را به واقعیت دیگری به نام «من» وابسته می‌داند

قرآن کریم در ضمن بیان وقایع و رخدادهایی که در امتهای گذشته واقع شده برخی از آنها را بیان فرموده است.

با امان نظر در این آیات شریفه درمی یابیم که بازگشت مردگان به دنیا امری است ممکن و قابل قبول که با سنتهای الهی مخالفت ندارد. روشن است که هدف از آوردن این آیات، جز اثبات امکان بازگشت به جهان مادی و وقوع آن در امتهای پیشین چیز دیگری نیست. هر چند میان رجعت نزد شیعه و بازگشت افرادی از امتهای گذشته تفاوتی وجود دارد که در منابع روایی مربوط به رجعت نقل شده است. به تعبیر دیگر: آیاتی که بیانگر بازگشت افرادی از امتهای گذشته به دنیا است، گویای آن است که رجعت محال نیست و به صورت کمرنگ، در امتهای پیشین وجود داشته است. از این رو، قائلین به رجعت سختی محال و عجیب و غریبی نگفته اند.

به طور کلی آیاتی را که درباره رجعت وارد شده را می توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای که بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد و دسته ای که بر وقوع آن در آینده دلالت می کند.

الف) دلایل ثبوتی و وقوعی رجعت

استدلال به آیاتی را که حکایت از وقوع رجعت در امتهای گذشته دارد می توان در قالب یک قیاس منطقی به صورت زیر بیان کرد:

رجعت، امری است که بارها در امتهای پیشین رخ داده است و هر امری که در امتهای گذشته رخ داده باشد، در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز واقع خواهد شد، پس نتیجه می گیریم که رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد. (۳۱)

نکته شایان توجه این که همان گونه که ملاحظه می شود، استدلال مزبور به صورت شکسل اول از اشکال چهارگانه استدلال منطقی است که در صورت تمام بودن مقدمات آن، در صحت نتیجه آن نمی توان تردید کرد.

اکنون باید دید آیا مقدمات آن تمام است یا خیر؟ برای اثبات مقدمه نخست (صغری) به آیات زیر که همگی بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد، تمسک شده است:

۱- مرگ چند هزار نفر و حیات دوباره آنان: قرآن کریم می فرماید: «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت، فقال لهم الله موتوا، ثم احياهم ان الله لذو فضل علی الناس و لكن اکثر الناس لا یَشکرون» (۳۲) آیا ندیدی گروهی را از ترس مرگ از خانه های خود بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند، پس خداوند به آنها فرمود: «بمیرید»، پس خداوند آنها را زنده کرد، که خداوند نسبت به بندگانش صاحب فضل و احسان است، اما بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی کنند.

این آیه شریفه بیانگر این است که آنچه در امتهای گذشته رخ داده در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز رخ خواهد داد و یکی از آن وقایع مسئله رجعت و زنده شدن مردگانی است که در زمان ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و ارمیا و غیر ایشان اتفاق افتاده باید در این امت نیز اتفاق بیفتد. (۳۳)

در تفسیر این آیه شریفه، مفسران سخنان فراوانی بیان کرده اند که آیا شمار آنها ۱۰ هزار، ۳۰ هزار، ۴۰ هزار و یا ۷۰ هزار نفر بوده؟ و آیا اهل شام بودند و یا اهل «داوژدان» در شرق واسط؟ (۳۴) و این که آیا از ترس طاعون فرار

کردند، یا از وبا و یا از جهاد؟ ولی اتفاق نظر دارند که آنها هزاران نفر بوده اند که از ترس مرگ، از خانه و کاشانه خود گریختند و به فرمان خداوند در یک لحظه از دنیا رفتند و به قدرت پروردگار یک بار دیگر به این جهان برگشتند. (۳۵)

برخی از مفسران فاصله مرگ و زنده شدن آنها را هشت روز بیان کرده اند (۳۶) ولی برخی دیگر تصریح کرده اند که کاملاً بدن آنها فرسوده و استخوانهایشان پوسیده بود. (۳۷)

امام صادق (ع) از این فاصله به «روزگاری بس طولانی» تعبیر (۳۸) و امام رضا (ع) تعداد آنها را ۳۵ هزار نفر و فاصله مرگ آنان را تا هنگام زنده شدن، ۶۰ سال بیان فرموده است. (۳۹)

از امام باقر (ع) روایت شده که آنها به زندگی خود بازگشتند، در خانه های خود مسکن گزیدند، با همسران خود زندگی کردند، آن گاه با أجل طبیعی از دنیا رفتند. (۴۰) و معنای رجعت چیزی جز این نیست.

۲- زنده شدن پس از صد سال مرگ: «أُو كَالَّذِي مَرَّ عَلٰی قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰی عُرُوشِهَا، قَالَ أَتٰى يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟ فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، قَالَ: كَمْ لَبِثْتُ؟ قَالَ: لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ. قَالَ: بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ. فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَسْتَنْئِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ، كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ، قَالَ: أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۴۱) آیا همانند کسی که از کنار دهکده ای گذشت، که دیوارها بر روی سقفهای آن فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می کند؟ خداوند او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او فرمود: چقدر درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی. به غذا و نوشیدنی ات بنگر که هیچ گونه تغییر نیافته اند، ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده) برای این که تو را نشانه ای برای مردمان قرار دهیم. اینک به استخوانها نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به یکدیگر پیوند داده، گوشت بر آنها می پوشانیم. هنگامی که (این حقیقت) بر او آشکار شد، گفت: می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

بیشتر مفسران معتقدند که یکی از پیامبران الهی در راه سفری طولانی از روستائی عبور کرد و با آثار مرگ و نیستی در این سرزمین روبه رو شد، به یاد رستاخیز و زنده شدن مردگان افتاد و در حالی که قدرت کامله خدا را باور داشت، با شگفتی از خود پرسید: مردگان این روستای



ویران را بعد از درنگ دراز مدت در قبر چه کس حیات دوباره می‌بخشد؟ آن‌گاه پروردگار بزرگ با میراندن وی پاسخ این پرسش را بیان فرمود. او مرد، مرکبش از هم متلاشی شد، ولی غذایی که همراه داشت هیچ‌گونه دگرگونی نیافت. پس از صد سال زنده شد و گمان کرد که تنها یک نیمروز خوابیده است؛ زیرا هنگام ظهر جانش را ستانند و پیش از غروب آفتاب به دنیا بازگشت؛ اما چون به مرکب پوسیده خود نگریست، دریافت که مرده و بار دیگر زنده شده است و هنگامی که این مرکب در مقابل دیدگان او زنده شد، باور کرد که خدای سبحان همه مردگان را در روز قیامت زنده می‌نماید. (۴۲)

این آیه شریفه صراحت دارد که شخص مزبور به مدت صد سال از دنیا رخت بر بسته سپس به اذن خداوند متعال حیات مجدد یافته است، و این نمونه‌ای روشن بر امکان بازگشت مجدد ارواح به دنیا می‌باشد. همچنان که خداوند قاهر نیز در پایان آیه می‌فرماید: «ولنجعلک آیه للناس، و انظر الی العظام کیف تنشرها ثم نکسوها لحمًا، فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدير» (۴۳) و برای آن که ترا برای مردم نشانه (قدرت خود) قرار دهیم، و به استخوانهای (الاع) بنگر که چگونه آنها را به یکدیگر پیوند داده سپس بر آن گوشت می‌پوشانیم؛ پس چون این جریان را مشاهده کرد، گفت: باور دارم که خدا بر هر کاری تواناست.

مشهور این است که این شخص «عزیر» نام داشت، اما برخی مفسران، این داستان را مربوط به «ارمیا» دانسته‌اند و در مورد این که آیا این شخص مؤمن بود یا نه، در میان مفسران اقوال مختلفی است، ولی آنچه مسلم است، این است که به نص قرآن کریم شخصی را خداوند متان یکصد سال تمام میرانده، سپس او را زنده کرده و مرکبش را نیز در برابر دیدگانش زنده نموده است. (۴۴)

هنگامی که عزیر به شهر آمد و به کسان خود گفت که من عزیر هستم، باور نکردند، پس تورات را از حفظ خواند، آن‌گاه باور کردند؛ زیرا کسی جز او تورات را از حفظ نداشت. (۴۵)

از امام علی (ع) روایت شده که هنگامی که عزیر از خانه بیرون رفت، همسرش حامله بود و عزیر پنجاه سال داشت، چون به خانه بازگشت، او با همان طراوت ۵۰ سالگی بود و پسرش ۱۰۰ ساله بود. (۴۶)

این داستان، یکی از روشنترین ادله رجعت است که امام علی (ع) در برابر «ابن کوا» که از

خواجه بود، به آن استدلال فرمود. (۴۷) دیگر امامان معصوم (ع) نیز به آن استدلال کرده‌اند و دانشمندان شیعه نیز در طول قرون و اعصار، در کتابهای تفسیری و عقیدتی خود به آن استناد نموده‌اند. (۴۸)

۳- زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل: حضرت موسی (ع) هفتاد نفر از برگزیدگان قوم خود را به کوه «طور» برد، تا شاهد گفتگوی ایشان با خدا و دریافت الواح از سوی خداوند متعال باشند، هنگامی که به کوه طور رسیدند و گفتگوی حضرت موسی (ع) را با خدا مشاهده کردند، گفتند: «و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون، ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون» (۴۹) ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که خدا را آشکارا به ما بنمایانی؛ پس صاعقه شما را در برگرفت، در حالی که می‌نگریستید. سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید.

این آیات شریفه به داستان گروهی از پیروان حضرت موسی (ع) اشاره می‌نماید که خواستار دیدار خدا بودند، هر چه حضرت موسی (ع) آنها را از این خواسته جاهلانه منع کرد، آنان بر خواهش خود اصرار ورزیدند، تا سرانجام صاعقه آمد و همه آنها را نابود کرد. ولی خداوند آنان را حیات دوباره بخشید. مفسران معتقدند که این آیات درباره هفتاد نفر از قوم بنی اسرائیل نازل شده است، همانان که برای میقات پروردگار برگزیده شدند و به سبب جهالت گرفتار عذاب گردیدند: «و اختار موسی سبعین رجلاً لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای» (۵۰) موسی هفتاد نفر از مردان را برای میقات ما برگزید، پس چون لرزش شدید آنان را فراگرفت، موسی عرضه داشت: پروردگارا اگر می‌خواستی من و ایشان را پیش از این هلاک می‌کردی.

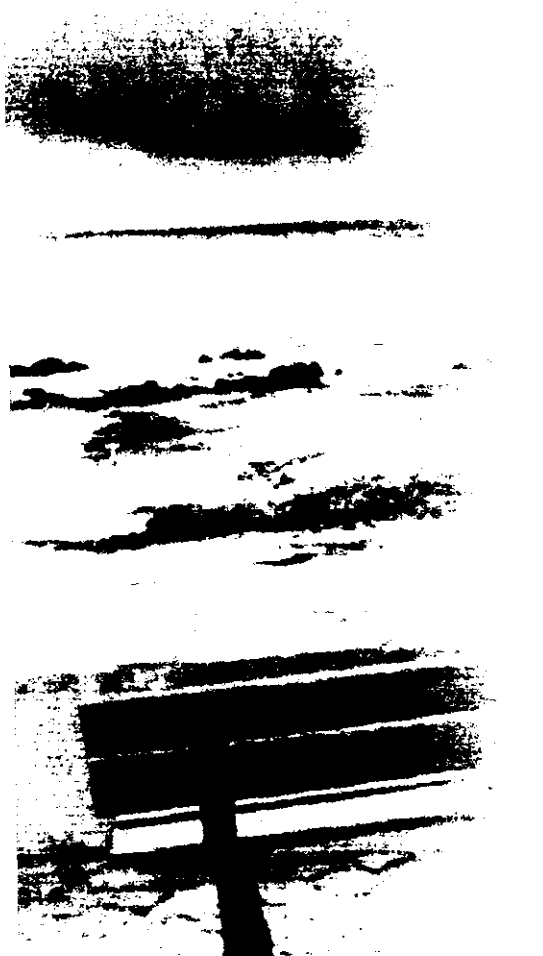
حضرت موسی (ع) عرضه داشت: بار پروردگارا! اگر این گروه زنده نشوند، من چگونه به سوی قوم خود بروم؟ آنها مرا به قتل اینان متهم خواهند ساخت! خداوند متان بر او منت نهاد و آنها را زنده کرد و همراه حضرت موسی به سوی خانه و کاشانه خود باز گشتند. در مورد سرگذشت آنها هیچ اختلافی بین امت اسلامی نیست و قرآن کریم به صراحت از مرگ آنها و سپس زنده شدنشان سخن گفته است: «ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون» (۵۱) آن‌گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم، تا شاید سپاسگزار باشید.

قرآن کریم به روشنی تأکید می‌کند که آنها به وسیله صاعقه جان سپردند، سپس با قدرت پروردگار، دوباره زنده شدند و معنای «رجعت» چیزی جز زنده شدن پس از مرگ نیست.

همه مفسران در تفسیر آیه شریفه به مرگ آنها و سپس زنده شدنشان به درخواست حضرت موسی و به قدرت خداوند متعال تصریح کرده‌اند. بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل» می‌نویسد: «مقید کردن کلمه «بعث» به کلمه «موت» از آنروست که گاهی انسان بعد از بی‌هوشی یا خواب برانگیخته می‌شود (که آن را نیز بعث می‌گویند)، ولی اینان در اثر صاعقه حیات خود را از دست داده بودند.» (۵۲)

همچنین در «کشاف» آمده است: «صاعقه آنان را میراند و این مرگ یک شبانه روز به طول انجامید.» (۵۳)

طبری در «جامع البیان» می‌نویسد: «صاعقه آنان را هلاک کرد، سپس برانگیخته شدند و به مقام پیامبری رسیدند.» (۵۴)



سیوطی در تفسیر «درالصنور» و تفسیر «الجلالین» و ابن کثیر دمشقی و فخر رازی، نیز بر همین معنی تأکید ورزیده و برانگیختن بعد از صاعقه را به «زنده کردن»، تعبیر می‌کنند.^(۵۵)

مفسران شیعه، مانند شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان نیز بر همین عقیده‌اند، و به طور کلی تتبع در کتب تفسیر بیانگر آن است که همه نویسندگان کتب تفسیر همگام با مفسران نخستین قرآن، مانند: قتاده، عکرمه، سدی، مجاهد و ابن عباس بر این نظر اتفاق دارند که هفتاد تن از افراد قوم بنی اسرائیل در اثر صاعقه‌ای آسمانی جان خود را از دست دادند و خدا بر ایشان مرحمت فرموده برای دومین بار آنان را به دنیا بازگرداند.

امام علی (ع) در مورد این هفتاد نفر فرمود: «این هفتاد نفر برگزیدگان حضرت موسی (ع) پس از مرگ زنده شدند، به خانه‌های خود رفتند، ازدواج کردند، صاحب اولاد شدند و پس از فرارسیدن اجلسان از دنیا رفتند.»^(۵۶)

۴- زنده شدن مقتول بنی اسرائیل: «و اذ قتلتم نفسا فادار اتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون، فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون»^(۵۷) و (یاد آورید) آن هنگام را که انسانی را کشتید و درباره قاتل او اختلاف کردید، حال آن که خدا ظاهرکننده آن چیزی است که شما پوشیده داشتید. پس گفتیم بخشی از آن گاو را به قسمتی از آن مرده بزنید. این چنین خدای یکتا مردگان را زنده می‌کند و نشانه‌های خود را به شما می‌نماید، شاید خرد خویش را بکار گیرید. داستان پیرمردی است که ثروتی سرشار و نعمتی بی‌شمار و پسری یگانه داشت که پس از مرگ پدر همه آن ثروت به او منتقل می‌شد، ولی عموزادگانش که تهی‌دست بودند بر او حسد کردند و او را به قتل رسانیدند و جسدش را در محله قومی دیگر انداختند و تهمت قتل را به آنها بستند و به خونخواهی برخاستند. اختلاف شدیدی پدید آمد و کار پیکار به محضر حضرت موسی (ع) کشیده شد تا در میان آنها داوری کند. آن‌گاه خدا به حضرت موسی وحی کرد که به همان خویشاوندان فرمان دهد گاو ماده‌ای را ذبح نموده و قسمتی از بدن این گاو را به بدن مقتول زند تا او زنده شود و قاتل خود را معرفی کند. هر گاو ماده‌ای را که ذبح می‌کردند کفایت می‌کرد، ولی آنان با پرسش‌های بیجا کار خود را دشوار ساختند و در هر بار نشانه‌هایی^(۵۸) گفته شد که آن نشانه فقط با یک گاو تطبیق نمود که متعلق به کودکی یتیم بود. ناگزیر آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند و سر بریدند و قسمتی از

بدن گاو را به بدن مقتول زدند، او با قدرت الهی زنده شد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا پسر عمویم به قتل رسانیده است، نه آنها که به قتل منمهم شده‌اند و حضرت موسی (ع) امر فرمود: پسر عمویش را قصاص کردند.^(۵۹)

از امام حسن عسکری (ع) روایت شده که: شخص مقتول شصت سال داشت هنگامی که به اذن خدا زنده شد، خدای تبارک و تعالی هفتاد سال دیگر به او عمر داد و یکصد و سی سال عمر کرد، و تا پایان عمر از نشاط و تندرستی و سلامتی حواس برخوردار بود.^(۶۰) پروردگار مهربان پس از نقل این داستان می‌فرماید: «و خدا این‌گونه مردگان را زنده می‌کند» بدین معنی که رویداد مذکور نشانی از قدرت خلل‌ناپذیر الهی بر زنده کردن مردگان بوده و هیچ‌کس را نرسد که به انکار این واقعیت مسلم دست یازد.

در میان مفسران هیچ‌گونه اختلافی درباره این شرح آیات وجود ندارد، و تنها اختلافات جزئی آنان به کلمه «بعض» مربوط می‌شود، و به طور دقیق معلوم نیست کدام عضو گاو را به چه بخشی از بدن مقتول تماس دادند.

سیوطی در «درالصنور»، طبری در «جامع البیان»، ابن کثیر در تفسیر خود نقل می‌کنند که در اثر این کار شخص مقتول زنده شد، قاتل خود را نام برد و از دنیا رفت.^(۶۱)

طبری در شرح جمله «کذلک یحیی الله الموتی» می‌نویسد: «این سخن، خطاب است از خداوند به بندگان مؤمن و احتجاجی است با مشرکانی که رستاخیز را دروغ می‌شمردند، بدین شرح که، ای تکذیب‌کنندگان حیات پس از مرگ! از زنده شدن این شخص مقتول عبرت بیاموزید؛ زیرا همان‌گونه که من این شخص را حیات دوباره بخشیدم، مردگان را نیز بعد از درگذشتن در روز قیامت زنده خواهیم نمود.»^(۶۲)

فخر رازی و زمخشری و بیضاوی معتقدند که در کلام خدا جمله‌هایی پنهان است و در حقیقت چنین بوده است: «پس گفتیم که قسمتی از بدن مقتول را به عضوی از گاو بزنید، آنان این کار را انجام دادند و مقتول زنده شد» که جمله بعدی بر وجود این جمله پنهان دلالت می‌کند.^(۶۳)

در میان مفسران شیعه نیز کسی جز این نگفته و همگی داستان یاد شده را کار خارق‌العاده‌ای می‌دانند که بازگو کننده قدرت انکارناپذیر خداوندی است.

از دیگر موارد رجعت که در امتهای گذشته رخ داده است، می‌توان به رجعت اصحاب کهف^(۶۴) و برگشت اهل ایوب^(۶۵) و رجعت ذی‌القرنین^(۶۶) و... اشاره کرد؛ البته اذعان به رجعت در امتهای گذشته، اختصاص به قرآن کریم ندارد، بلکه در برخی از کتب آسمانی ادیان دیگر نیز اشاراتی به رفته است، که در پایان همین مبحث به آن اشاره خواهد شد.

بدین ترتیب، تردیدی در تمام بودن مقدمه نخست (صغری) وقوع رجعت در امتهای پیشین) باقی نمی‌ماند؛ اما آیا هر چیزی که در امتهای گذشته واقع شده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد؟ (کبری).

برای اثبات این مقدمه (کبری) به حدیث نبوی مورد قبول شیعه و اهل سنت تمسک شده است. مضمون این حدیث که با تعابیر مختلف روایت شده، چنین است که پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید: «هر چیزی که در امتهای پیشین رخ داده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد.»^(۶۷)

و نیز فرمود: «یکون فی هذه الامه کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القرۃ



بالقرّة» (۶۸) هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داده بدون اندکی (ذره‌ای) کم و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد.

همچنین در کلامی دیگر می‌فرماید: «به آن خدایی که جانم به دست اوست شما مسلمانان با هر سنتی که در اتمهای گذشته جریان داشته روبه‌رو خواهید شد و آنچه در آن امتهای جریان یافته مو به مو در این امت جریان خواهد یافت، به طوری که نه شما از آن سنتها منحرف می‌شوید و نه آن سنتها که در بنی اسرائیل بود، شما را نادیده می‌گیرد» (۶۹)

کثرت نقل احادیثی به این مضمون در مجامع حدیثی سنی و شیعی، تردید در صحت آن بر جای نمی‌گذارد و به یقین پیام‌آور بزرگ اسلام برای امت خود چنین مطلبی را فرموده‌اند؛ بنابراین امت اسلامی با تمام رویدادهای امم پیشین روبه‌رو خواهد شد و حوادث مربوط به آنان بدون کم و کاست در میان این امت به وقوع خواهد پیوست. بدین سان مقدمه دوم قیاس که برگرفته از احادیث نبوی است نیز اثبات می‌گردد، در نتیجه آن نیز نباید تردید کرد، پس رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد.

موارد یادشده، تنها چند نمونه از دهها مورد بازگشت مردگان به این جهان در میان پیشینیان می‌باشد که در قرآن کریم بیان شده است. اگر بخواهیم در این نوشتار، تحقیق را در مجموع سوره‌های قرآن کریم ادامه دهیم، به دهها نمونه دیگر بخواهیم خورد، از این رو، به جهت اختصار از آنها صرف نظر نموده، به ذکر همین چند مورد بسنده می‌کنیم.



پی‌نوشت‌ها:

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۲، بیروت، دارالاحیاء

التراث العربی، چاپ سوم، امام صادق (ع) می‌فرماید: «از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و ممتعه را حلال نداند»

۲. سید مرتضی علم الهدی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵ تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، دارالقرآن.

۳. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲، ص ۲۰۲؛ مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم.

۴. فراهیدی، کتاب العین، ج ۱، ص ۲۲۵، بیروت، مؤسسه علمی، چاپ اول؛ جوهری، الصحاح فی اللغة و العلوم، ج ۲، ص ۱۲۱۶؛ راغب اصفهانی، المفردات فی قریب القرآن، ص ۱۸۸، بیروت، دارالمعرفه؛ ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۱۴، بیروت، دارصادر، چاپ سوم؛ فیروزآبادی، القاموس المحیط، ص ۶۴۸، بیروت، دارالفکر؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۵۱، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم.

۵. سید الخواری الشرتونی، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۲ مؤسسه‌النصر.

۶. سوره طه، آیه ۸۶

۷. سوره توبه، آیه ۸۳

۸. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، حرف «راء».

۹. رک: مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، ج ۱۴، چاپ سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۰. سید مرتضی علم الهدی، رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۱۱. ابن براج، جواهر الفقه، ج ۲۶۸، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.

۱۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۸۶ ناشر مکتبه الداوری، قم.

۱۳. محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ترجمه: علیرضا مسجدجامعی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۹۴.

۱۴. رک: شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المخابرات، ج ۴، ص ۷۷ سیدمرتضی، جوابات المسائل الثبائیه، ج ۱، ص ۱۲۵؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۲۹، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب، قم.

۱۵. محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ص ۸۱

۱۶. همان، ص ۸۳

۱۷. مرحوم علی دوانی، مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، ص ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵.

۱۸. سیدمرتضی، رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۲۶ - ۳۵.

۱۹. شیخ صدوق، الخصاص، مکتبه الصدوق، ص ۱۰۸؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۳ از قول امام صادق (ع).

۲۰. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸ - ۱۹؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۲۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۲ و ۱۲۱.

۲۲. همان، ص ۹۲ و ۱۲۱.

۲۳. محمدرضا صمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، ص ۱۸، تهران، نشر موعود، چاپ اول.

۲۴. علامه مجلسی، حق الیقین، ج ۲، ص ۲۴۸، چاپ دوم، انتشارات رشیدی؛ سید عبدالحسین طیبه کلم الطیب، ص ۵۸۶، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

۲۵. محمدرضا مظفر، عقائد الامامیه، ص ۸۴ میرزا جواد تبریزی، صراط النجاة، ج ۳، ص ۴۲۱، دفتر نشر بزرگنیده، چاپ اول؛ جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۶، ص ۳۶۷، چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

۲۶. عبدالله شبر، حق الیقین فی معرفة اصول الدین، ج ۲، ص ۳۵، منشورات اعلمی.

۲۷. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۱

۲۸. رک: اصالت روح از نظر قرآن، ص ۲۵ - ۲۴.

۲۹. سوره سجده، آیه ۷

۳۰. همان، آیه ۹

۳۱. شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۶۸

۳۲. سوره بقره، آیه ۲۴۳

۳۳. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ص ۱۶۱.

۳۴. یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳۵. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۳۶۵؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۹۰؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۱۷۵؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۳۱؛ سیوطی، الدر المنتور، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳۶. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۱۷۴.

۳۷. طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۳۶۶.

۳۸. طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۴۴.

۳۹. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۴۱.

۴۰. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۱۰؛ طبرسی، معجم البیان، ج ۱، ص ۳۴۷؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۵۰.

۴۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۴۲. تفسیر کشف، ج ۱، ص ۲۹۵؛ تفسیر درالمنثور، ج ۱، ص ۳۳۱؛ تفسیر القرآن العظيم، ج ۱، ص ۳۱۴.

۴۳. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۴۴. طبرسی، جامع البیان، ج ۳، ص ۲۰؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۰۷؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۳۴؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۸۹؛ سیوطی، الدر المنتور، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴۵. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۰۷؛ طبرسی، معجم البیان، ج ۱، ص ۳۳۱؛ سیوطی، الدر المنتور، ج ۱، ص ۳۳۲؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۹۴؛ طبرسی، معجم البیان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۱۵۱.

۴۷. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۴.

۴۸. که از جمله آنان می‌توان از شیخ طوسی در تفسیر تبيان، شیخ مفید در اجوبه مسائل عکبریه، شیخ صدوق در اعتقادات، شیخ طبرسی در احتجاج، شیخ حر عاملی در ایفاظ و علامه مجلسی در بحارالانوار نام برد.

۴۹. سوره بقره، آیه ۵۶ - ۵۵

۵۰. سوره اعراف، آیه ۱۵۳

۵۱. سوره بقره، آیه ۵۶

۵۲. بیضاوی، تفسیر انوار التنزیل، ذیل آیه ۵۶ بقره.

۵۳. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۷

۵۴. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۳۲۰.

۵۵. درالمنثور، ج ۱، ص ۷۰؛ تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۸؛ تفسیر القرآن العظيم، ج ۱، ص ۹۳؛ مفتاح النیب، ج ۳، ص ۸۶

۵۶. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷۳ و ۱۲۹؛ فیض رکاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۷۷

۵۷. سوره بقره، آیات ۷۳ - ۷۲

۵۸. رک: سوره بقره، آیه ۱۲ - ۶۷

۵۹. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۱۲ - ۱۰۸؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۴

۶۰. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۴؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۱۰.

۶۱. درالمنثور، ج ۱، ص ۹۹؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تفسیر القرآن العظيم، ج ۱، ص ۱۱۲.

۶۲. جامع البیان، ج ۱، ص ۲۸۵

۶۳. مفتاح النیب، ج ۳، ص ۱۲۵؛ کشف، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تفسیر بیضاوی ذیل آیه

۶۴. سوره کهف، آیه ۴۵

۶۵. سوره انبیاء، آیه ۸۳

۶۶. طبرسی، معجم البیان، ج ۶، ص ۷۵۶

۶۷. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۹؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۲۷۳؛ سیدین طاووس حسینی، الیقین، ص ۳۳۹؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظيم، ج ۲، ص ۳۶۴؛ علاء الدین منتمی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۳؛ طبرسی، معجم البیان، ج ۷، ص ۴۰۵

۶۸. شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب، قم، ص ۲۹

۶۹. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷